

ناکامی خانواده کارمندان

در پیرامون خانواده کارمندان و اینکه هسته اصلی کانون خانوادگی آنان از سر گرمی‌ها و بی‌بیهودگی‌ها انباشته است، مطالبی جسته گریخته شنوده میشود. مخصوصاً در سالهای اخیر که دیگر قشرهای فعال و مصریه علل اجتماعی و گاهی سیاسی دست از تلاش کشیده‌اند، ماهیت خانواده کارمندان و چهره واقعی این قشر عظیم و مؤثر اجتماع متمدن کم کم روشن میشود.

اکنون که نیروهای اجتماعی از منگی يك ضربه بزرگ و وحشتناک کابوس گذشته بیرون می‌آیند و کم کم در جستجو و شناسائی پتك ناپهنگام در روشنیها و تیرگیهای محیط خیره میشوند، حقیقت بزرگ و دردناکی از میان ابهام و کدورت گذشته‌سریرون میکشد. بخوبی روشن میشود که خانواده کارمندان در کمرختی يك بیحسی مزمن ضربه عظیم را نفهمیده‌است، علاوه بر آنکه از درکش عاجز بوده، در يك طرح عمومی اصلاً با آن آشنائی نداشته است. مگر بعضی از آنان که بطور استثناء تماس لمسی و نزدیک با واقعیت دردناک گذشته داشته‌اند.

گاهی تاسف ناگواری اعماق دل‌های ما را میفشرد. زیرا در چنین تماسی هم، خانواده کارمندان همانطور نالیده است که در مرگ پدر بزرگ فامیل مینالد و یا يك کودک نوزاد برنج و تعب آنان زائیده يك ناکامی اجتماعی نیست، بلکه بیشتر برنج و تعب کودک شباهت دارد که سکه کوچکی را گم کرده باشد. با دانستن اینکه خانواده کارمندان، توده وسیعی از اجتماع متمدن کشور ما را تشکیل میدهد، پی بردن باین واقعیت بسی دردناک است.

بعضی‌ها خواسته‌اند **اکاکی** قهرمان داستان شئل گو گول را در میان کارمندان جزء قدیمی پیدا کنند، عقب قهرمانان چخوف نیز گردیده‌اند و حتی بعضی بیاد قهرمانان بالزاک، داستایوسکی، پیراندلو افتاده‌اند. با اینحال ماقهرمانان دیگری هم داریم که هنوز در داستانهای مغرب زمین متجلی نشده‌اند و یاهرگز نخواهند شد.

زیرا که خانواده کارمندان در کشور ما بطرز خاص و جالبی رشد کرده است و اکنون این نوع خانوادگان رنگی دارند که ظاهراً در میان ملل دیگر

کمتر میشود نظیر آن رایافت .

بی‌هدفی (اگرچه چنین وانمود شده که آنها هدف‌هایی هم دارند) سقوط ، بی‌تفاوتی، بی‌اعتنائی و دوری از مسائل اجتماعی، خانواده کارمندان را به شکل قطعه گوشت مرده‌ای در تنه محیط زندگی اجتماعی در آورده است که روز بروز بوسیله حلقه کبود ناکامی‌ها و دروغ‌ها ، از سرچشمه‌های حقیقی و شاداب زندگی جدا میشود و روز بروز بیشتر بمبانی استوار اخلاق که گذشتگان ما بوسیله گذشتگان‌شان بآنها مؤمن شده‌اند تمایل نشان میدهند. روز بروز بیشتر خود و خانواده خود می‌فریبند .

اصولا خانواده کارمند چیست؟ از کجا آمده؟ یکجا می‌رود؟
چهل سال پیش مردی وارد وزارت مالیه شده است. این مرد چه کسی میتواند باشد؟

این حقیقت امروز بخوبی روشن شده است که ادارات دولتی پناهگاه کسانی بوده است که از طبقه اجتماعی خود بعللی میگریخته‌اند .
يك نفر ملاك اشراقی بعلت از دست دادن املاکش مجبور بود که به دام ادارات دولتی بیفتد . زیرا اداره دولتی سیلی نجیبی بود که میتواند صورت زرد اجتماعی او را سرخ نگهدارد . مرد ملاك اشراقی برای این بدام محیط دولتی می‌افتاد که در آنجا میتواند يك دروغ بزرگ بگوید :

«من هنوز ملاکم!»

... و البته برای رفع بیکاری و داشتن سرگرمی پشت‌میز اداره نشسته است!
طلبه یا آخوند، از وزارت عدلیه يك محضر می‌گرفت و بدین ترتیب در دام اداره دولتی اسیر میشد ، راز این گریز از قشر اجتماعی در چه بود؟
در جامعه روحانیون، اشراقیت‌طلبی، میل با بزرگان نشستن، رشد می‌کرد. کم‌کم عمامه‌ها را بر میداشتند و یا اگر بر نمی‌داشتند، در کالسکه می‌نشستند و بمیه‌مانی‌های اشراق می‌رفتند. اداره دولتی نیز پلی بود بین کانون خانوادگی آخوندها و کانون خانوادگی اشراق . زیرا که هر دو پهلوی هم، پشت يك میز نشسته بودند .

در مراحل بعدی ادارات دولتی اهمیت خاصی پیدا کردند . روزگاری رسید که امر بر خود اشراق و رشکسته سابق مشتبه شد و آنان محیط اداره را ساحت پاک و مقدسی فرض کردند که هر کس پای بدان گذارد، از هر گونه اتهام و گمراهی برکنار است . باو میشود اعتماد کرد ، باو میشود پیوست و خلاصه او را میتوان مانند خود انکاشت .

طبقات پائین اجتماع ، آنها که در معرض بورش جور، فراموشی و ناامیدی بودند ، بخوبی می‌فهمیدند که اگر پای باستانه این ساحت مقدس بگذارند

دیگر تا ابد رستگار شده‌اند و با آنان و خانواده آنان به مثابه يك عضو اجتماع انسانی احترام گذاشته خواهد شد. این بود که بزرگترین آرزوی يك بقال، آهنگر، عمله این شد که فرزندانشان درس بخوانند و به پشت میز اداره راه یابند.

هجوم این طبقات بسوی ادارات دولتی آغاز شد و يك دروغ بزرگ اجتماعی دیگر به وجود آمد: «پای هر کس بدانجا رسد، محترم و عزیز است و دیگران ناستوده و پست.»

چنین پایه‌ای نهاده شد که امروز مشاغلی از قبیل مغازه‌داری، پیشه‌وری رانندگی برای خانواده کارمندان شغلی ناستوده و تنگ‌آوری بشمار میرود. در حالیکه در اغلب موارد پولی که خانواده کارمندان از ادارات دولتی میگیرند، در مقابل درآمد مغازه‌داران، پیشه‌وران یارانندگان مبلغ ناچیز است. با وجود این خانواده کارمندان غسل تعمید «محترم شدن» را دیده‌اند و باین جهت حق دارند از مزایای این غسل تعمید برخوردار باشند. به دنبال این دروغ اجتماعی است که فرهنگ ماروز بروز دچار انحطاط و تقصیر میشود. زیرا راه دست یافتن به میزهای ادارات، در داشتن تصدیقنامه وزارت فرهنگ است و قشری که دچار این ایهام و گمراهی شده است، در تلاش بدست آوردن برگه‌های تصدیقنامه برای فرزندان خود، بنادستی‌ها و گمراهی‌های نوتری آلوده میشود. یکی از این گمراهی‌ها عدم علاقه بفرهنگ و دانش حقیقی است. دانش در نظر کارمندان وسیله‌ای است برای کارمند شدن و همانقدر از آن بهره میگیرند که کارمند بشوند. بهره‌آنان از دانش آنقدر ناچیز و خرده‌هست که بتوان آنرا هیچ انگاشت و این مسئله ایست که خانواده کارمندان در حال حاضر با آن روبروست.

گذشتگان، یعنی کارمندان اولیه، با مشکلات فرزندانشان که کارمندان امروزی باشند، روبرو نبوده‌اند و در مقابل دروغی که در نهاد زندگی آنان رشد میکرد و میخواست نسل‌های آینده را به کام بکشد بی‌سلاح نبودند؛ عفت و تقوی، نیروی مذهبی، اینها عواملی بودند که کارمندان اولیه را جسور و خودستا بار می‌آوردند. کارمندان امروزی با سماجت و اصرار سعی میکنند که متظاهر به بی‌بندوباری، رنجوری و نابسامانی باشند و چه بسا که همانند ای از آن عفت و تقوی هنوز در وجودشان باقیست. ولی ندیده نمیتوان گرفت که غرور پوچ و بی‌پایه‌ای سراسر زندگی آنان را آلوده کرده است.